

فارسی‌نویسان در بار هند و باب عالی!

از نویسنده این مقاله در شماره ۷۸ ماهنامه مقاله‌ای با عنوان «بذرافشانی در گستره قلمروی فرهنگ و زبان فارسی» چاپ شده که طی آن نشان داده شده بود اگر ضعف حکومت‌های ایران از یک سو، و اجرای سیاست‌های استعماری از سوی دیگر قلمروی فرهنگ و زبان فارسی را محدود نکرده بود اکنون شاید ۲ میلیارد نفر به فارسی سخن می‌گفتند و می‌نوشتند. نظر نویسنده این است که با توجه به شرایط جدیدی که بر منطقه حاکم شده هم مقامات دولتی و هم علاقمندان به پاسداری از فرهنگ، ادب و زبان فارسی باید کوشش‌های وسیعی را برای احیای زبان و ادب فارسی و اشاعه فرهنگ کهنسال ایرانی در قلمروی دیرینه فرهنگ ایرانی آغاز کنند. نوشته زیر چگونگی گسترش زبان و ادب فارسی در گستره وسیعی از آسیا را تشریح می‌کند.

●●●●

نوشته عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

در قرن دهم هجری مهمترین واقعه تاریخ جدید ایران یعنی تشکیل دولت صفویه روی داد که نه تنها جریان تاریخ را دگرگونه کرد بلکه اندیشه ایرانیان را نیز به راه دیگری برد.

بطوری که می‌دانیم پس از ظهور دین اسلام و انقراض دولت ساسانی، ملت و مملکت ایران در حدود نهمصد سال از وحدت سیاسی و ملی محروم بود. ایران حدود دویست سال از هر جهت تابع خلافت بزرگ اسلامی بود و حکام و عمال آن بطور مستقیم از مدینه و کوفه و دمشق و بغداد تعیین می‌شدند. پس از تجزیه خلافت عباسی ولایات ایران تابع حکام مستقل محلی بودند. تسلط سلجوقیان و ایلخانان مغول و تیموریان و امیران قره‌قویونلو و آق‌قویونلو بر سر تا سر ایران و یا قسمت اعظم آن فقط به عنوان تسلط این اقوام بر این سرزمین تلقی می‌شود نه یک حکومت محلی خاص با وحدت سیاسی خاص. قدرت جهانی شدن خلافت عثمانی در قرن نهم و

تسلط تدریجی آن بر سر تا سر آسیای صغیر و بالکان و سوریه، گسترش آن را به سوی شرق و سرانجام به سوی ایران را نوید می‌داد و در ظاهر مانعی معنوی و سیاسی برای این گسترش دیده نمی‌شد. ایرانیان که متدین به دین اسلام بودند مانعی در راه اطاعت از یک مرکز سیاسی که خود را پرجمدار و حامی حریمین شریفین می‌خواند نمی‌دیدند و به هر حال حکومت قوی یک دولت بزرگ اسلامی بهتر از حکام قبیله‌ای بود که اهداف و آملشان از حد جمع مال و غصب املاک مردم تجاوز نمی‌کرد. ظهور دولت صفوی در آغاز قرن دهم هجری ناگهان این وضع را بر هم زد. دولتی با آرمانهای مذهبی و سرشار از جذب و عاطفه شدید مذهبی تشکیل شد که با بسیاری از آرمانهای عمیق نهانی مردم ایران موافق بود.

دوستی (حبّ) خاندان علی (ع) که در جنبهٔ مظلومیت و طلب حق بود با مشی خلفا و والیان مستولی که بطور قهری در حکومت خود جانب حق و عدالت را مراعات نمی‌کردند، قرنها در رگ و پی مردم ریشه دوانده بود. بارها در گوشه و کنار حکومت‌های محلی شیعی مانند: دولت علویان طبرستان در قرن سوم هجری- دولت آل زیار (زبیریان) و دولت آل بویه (دیلمیان) در قرن چهارم و دولت سرداران در قرن هشتم هجری روی کار آمده بود.^(۱) بطوری که در تاریخ مسطور است علاءالدین خورازمشاه که با حکومت عباسیان در بغداد از سرستیز درآمد بود قصد داشت که خلیفه عباسی را بر دارد و شخصی علوی را به خلافت بگمارد. این کار با هجوم لشکریان مغول عملی نشد و دولت خورازمشاهیان انقراض یافت.

مؤسسان نخستین دولت صفوی زیرکانه از این آمال و آرمانهای عمیق باطنی ایرانیان بهره‌برداری کردند و مهارت و نبوغ سیاسی خود را آشکار ساختند. جنید و حیدر جد و پدر شاه اسماعیل صفوی که بیشتر در پی کسب قدرت بودند از مذهب تسنّن که مذهب اجدادشان بود دست برداشتند، و به مذهب تشیّع گرویدند و این امر به رغم این حقیقت بود که آق

قویونلوها که حامیان نخستین ایشان بودند، پیرو مذهب اهل سنت و جماعت بودند. این دو شخص برجسته ناگهان مدعی سیادت نیز شدند و با آنکه در مدارک قدیم‌تر از سیادت جدشان شیخ صفی‌الدین اردبیلی خبری نبود. جنید و حیدر نسب خود به موسی بن جعفر (ع) امام هفتم شیعیان رساندند (البته مسألهٔ سیادت یا عدم سیادت صفویه مسأله‌ای نیست که به قدر کافی روشن شده باشد).

بهر حال ابتدا جنید با نقشه‌های سیاسی ماهرانه خود که جنبه دینی و عرفانی داشت موفق به جلب حمایت بزرگترین امیر عصر که اوزون حسن فرمانروای مقتدر آق‌قویونلو باشد گردید و از فیض دامادی او بهره‌مند شد و در نهران با استفاده از اقامت در دیار بکر و آناتولی به جلب قبایل ترکمان شیعی مذهب پرداخت و سجاده ارشاد و هدایت بگسترانید و دل هزاران جنگجوی بی‌یاک را مسخر کرد و در عین حال به جمع و ذخیرهٔ قوای مادی نیز پرداخت و چندی نگذشت که در چشم حامیان و خویشاوندان سابق خود از جمله خطرناکترین دشمنان جلوه کرد.

اعلان حکومت شیعی

اگر چه تأسیس حکومت صفوی را در ایران به شاه اسماعیل صفوی نسبت می‌دهند، ولی در حقیقت این جد او جنید و پدر او حیدر بودند که این حکومت قوی و پدیدۀ شگرف را در شرق پی افکندند و اگر مساعی توأم با صبر و استقامت و نقشه‌های ماهرانهٔ این دو تن نبوده شاه اسماعیل به وجود نمی‌آمد.

بهر حال اسماعیل که از سلطان حیدر پسر جنید و از حلیمه دختر اوزون حسن فرمانروای معروف آق‌قویونلو در روز ۲۵ رجب سال ۸۹۲ هجری قمری متولد شده بود، در روز دوم رمضان سال ۹۰۷ هجری قمری یعنی در ۱۶ سالگی در تبریز بر تخت پادشاهی نشست و یکسال بعد یعنی در سال ۹۰۸ هجری خود را بنام «شاه اسماعیل» خواند. این شاه هفده ساله نسبتش به پنج پست به شیخ صفی‌الدین اسحاق اردبیلی (۷۳۵-۶۵۰ هجری) پیشوای صفویه

آذربایجان می‌رسید (بنابر نسب نامه رسمی سلسله صفوی که در اعتبار آن تردید است، شاه اسماعیل بعد از بیست و یک سال به امام موسی کاظم (ع) امام هفتم شیعیان می‌رسیده است). سلطان حیدر که از خواجه بیگم خواهر اوزون حسن زاده بود در سال ۸۹۸ هجری هنگامی که پسر سوش اسماعیل شش ساله بود زندگی را بدرود گفت. پس از مرگ وی اداره مریدان خاندان و ریاست تصوفی که به مناسبت نام مؤسس آن به طریقه صفوی معروف بود پی در پی به پسر نخستین او علی و پس از آن به

پسر دوم ابراهیم و سپس به پسر سوم اسماعیل رسید. اسماعیل مانند پدران خود در اردبیل می‌زیست و اندک اندک جمعی از مریدان خاندان خود را مسلح کرد و برای امتیاز از سپاهیان دیگر کلاه سرخ بر سرشان گذاشت و به همین جهت به «قرلباش» یعنی «سرخ سر» معروف شدند و به دستگیری ایشان از ناتوانی آخرین پادشاه آق قویونلو سلطان محمد پسر یوسف که پسر دانی او بود و از سال ۹۰۶ هجری به پادشاهی آذربایجان نشسته بود بهره‌مند شد و نخست برخی از نواحی آذربایجان را تسخیر کرد و پس از چندی که دختر شیخ ابراهیم شروانشاه را به زنی گرفت، بر نیرویش افزوده شد و بدین گونه توانست بر بزرگترین قسمت ایران استیلا جوید و دوباره ایران را از ملوک الطوائفی رهایی دهد و حکمرانی واحدی فراهم سازد.

پدران شاه اسماعیل همه شافعی مذهب بودند و او نیز در این طریقه به جهان آمده بود، اما چون از شش سالگی تا چهارده سالگی هشت سال در دربار کارکیا مسیرزاعلی پادشاه گیلان (۹۱۰ - ۸۸۳ هجری) می‌زیست و به او پناه برده بود و وی شیعه بسیار معتقد و متعصبی بود، همینکه به سالت رسید مذهب شیعه را اعلان کرد و در انتشار آن از هیچگونه سخت‌گیری خودداری نداشت (لازم به توضیح است که شافعیان نزدیک‌ترین فرقه از اهل سنت به مذهب شیعه دوازده امامی می‌باشند. همچنین:

با آنکه جانشینان شاه اسماعیل شیعه بودند، شاه اسماعیل دوم که از روز ۲۷ جمادی الاولی سال ۹۸۴ هجری تا روز سوم ذیحجه سال ۹۸۵ هجری پادشاهی کرد چون در تبریز زیر دست میرزا مخدوم نواده سید شریف گرگانی که از علمای معروف حنفی تربیت شده بود، همینکه به پادشاهی رسید، او را به وزارت برگزید و بدستگیری وی طریقه سنت را اختیار کرد و چون فتنه‌ای روی نمود، ناچار پس از اندکی آن وزیر را عزل

از عجایب روزگار این که شاه اسماعیل به زبان ترکی شعر می‌سرود و نامه می‌نوشت اما پادشاهان عثمانی به فارسی شعر می‌سرودند و نامه می‌نوشتند!

کرد و خود به طریقه شیعه بازگشت)

ایرانیان در دربار هند

طبق مدارک و شواهد تاریخی شاه اسماعیل اول برای پیشرفت عقیده خود تعصب فراوان داشت و از خونریزی در این راه ابا نداشت. در این میان جمعی از ادیبان و دانشمندان نامی ایران که پیرو این عقیده نبودند جان باختند و عده زیادی از ایشان از توس جان خود از ایران گریختند، چنانکه دانشمندان خراسان به ماوراءالنهر و هندوستان رفته و دانشمندان آذربایجان به خاک عثمانی پناه برده و حتی عده زیادی از دانشمندان فارس و کرمان و خوزستان به عربستان رفتند و بهمین جهت در قرن دهم به عده بسیاری از دانشمندان ایران نژاد برمی‌خوریم که در این کشورها بوده و در همانجا زندگی را بدرود گفته‌اند.

شاه اسماعیل در سال ۹۰۸ هجری آذربایجان را از سلطان مراد آخرین پادشاه آق قویونلو گرفت و مرکز ادبی مهمی که در قرن نهم هجری در آن سرزمین و به ویژه در دربار سلطان یعقوب فراهم شده بود بهم خورد و همه ادیبان و هنرمندانی که در آن ناحیه بودند به خاک عثمانی پناه بردند و ادبیات پارسی در آن سرزمین فوق‌العاده رواج یافت. چنانکه زبان فارسی، زبان علمی و ادبی دربار عثمانی شد و گاهی هم مکاتبات رسمی را به زبان فارسی می‌نوشتند و شگفت اینست که شاه اسماعیل خود به زبان ترکی شعر می‌گفت و «خطایی» تخلص می‌کرد و نامه‌هایی را که به پادشاهان عثمانی می‌نوشت به زبان ترکی بود. اما پادشاهان آل عثمان به ویژه سلطان سلیم (۹۲۶-۹۱۸ هجری) و پسرش سلطان سلیمان دوم (۹۷۴-۹۲۶ هجری) به فارسی به او جواب می‌دادند و به زبان فارسی شعر می‌گفتند و ناچار عده زیادی از دانشمندان دربار ایشان به زبان فارسی تألیف کرده و شعر گفته‌اند و نفوذ این زبان در دربار عثمانی تا سیزده سال یعنی تا اواخر قرن سیزدهم

هجری باقی بود. از طرف دیگر ظهیرالدین بابر شاهزاده معروف تیموری در ۱۵ شعبان سال ۹۳۲ هجری به تخت سلطنت هندوستان نشست و سلسله مقتدری در این کشور فراهم کرد که نزدیک سیصد و پنجاه سال در آنجا فرمانروایی داشت. «بابر»، خود در ایران به آیین ایرانی پرورش یافته و با آنکه زبان مادریش ترکی جغتایی (زبان امروز ازبکستان) بود به زبان فارسی که از کودکی به آن خو گرفته بود دلبستگی داشت و زبان رسمی دربارش تا استیلای انگلیسیها بر هند زبان فارسی بوده و به همین جهت

فارسی که از قرن پنجم هجری و از زمان سلطان محمود غزنوی به هندوستان رفته بود بر رونق خود افزود و از این تاریخ تا زمانی که آخرین پادشاه بابری سراج‌الدین ابوالمظفر بهادر شاه دوم تا ۱۳ شعبان سال ۱۲۷۴ هجری در آن کشور پهناور پادشاهی می‌کرد زبان رسمی بود و در قرن دهم و یازدهم و دوازدهم و قسمتی از قرن سیزدهم همواره عده نویسندگان و شاعران فارسی زبان که در هند می‌زیستند بیش از شماره کسانی بود که در ایران بودند و نه تنها دانشمندان و شاعران برای اینکه زندگی مرفه بدست آورند به هند می‌رفتند و در آنجا به ثروت سرشاری می‌رسیدند و یا در پایان زندگی به ایران بازمی‌گشتند و یا در همانجا به خاک سپرده می‌شدند بلکه مسلمانان و حتی هندوان بت پرست آن سرزمین هم مقصود علمی و ادبی خود را به زبان فارسی ادا می‌کردند. به ویژه در قرن دهم در دربار دو تن از جانشینان مستقیم ظهیرالدین بابر یعنی ناصرالدین جهانگیر (۹۶۳ - ۹۳۷ هجری) و پسر او جلال‌الدین ابوالفتح اکبر (۱۰۱۴ - ۹۶۳ هجری) ادبیات فارسی به منتهای رونق و رواج رسید و به مراتب انتشار آن در هند بیش از ایران بود. بدائونی نزدیک یکصد و هفتاد نفر را می‌شمارد که بیشتر ایرانی نژاد بوده‌اند. هر چند بعضی از آنان در هند تولد یافته‌اند. شبلی پنجاه و یک نفر را نام می‌برد که در عهد اکبر شاه از ایران به هند رفته و در دربار او پذیرفته شده‌اند (فهرست کتابخانه پادشاه اود جلد اول صفحه ۵۵ تا ۶۵، شعر العجم جلد سوم صفحه ۱۰).

* باب عالی عنوانی بود که به دربار شاهان عثمانی اطلاق می‌شد.
۱- برای آگاهی بیشتر در این باره به تاریخ نهضت‌های ملی ایران جلد اول و دوم و سوم و تاریخ جنبش سرداران و دیگر جنبش‌های ایرانیان در قرن هشتم هجری تألیف و رقیع مراجعه شود.